

## پدر روزنامه نگاری!

یکی از ویژگی های ارزان لایه‌ی اندیشه‌کار (قشر انتلکتویل) در آخوندانه نگرستن به پدیده‌ها است.

در فرهنگ آخوندی دودلی (شک) ناروا است. آخوندان و آخوندسرشتان ناگزیر اند، که به وامانده (میراث) های هزار ساله باور داشته باشند و آن را کورکورانه بپذیرند.

یک لایه از اندیشه‌کاران هم درست مانند آخوندان وابسته به وامانده های کهن اند، از خرد خود کار نمی‌گیرند و همه چیز را کورکورانه می‌پذیرند. ایشان که به بدفرهنگی خو گرفته اند، از آخوندان خرده می‌گیرند، ولی خود شان آخوندانه کنشوری (عمل) می‌کنند. ایشان به هیچ روی سنجش (نقد) را نمی‌پذیرد و اگر کسی از ارزش های دروغین فرهنگی شان خرده بگیرد، جوش می‌زنند، خشمگین می‌شوند، برآشفته بر او می‌تازند و اگر دست شان برسد، سر اش را می‌برند. از آزادی گفتار و نوشتار سخن به زبان می‌آورند، ولی به آزادی مرزبندی شده باور دارند و فریاد شان بلند است، که چرا رخنانه (فیسبوک) پیش روی سنجشگران (منتقدین) را نمی‌گیرد!

سنجش گزار (نقد تاریخ) و ادب‌سار (ادبیات)، فرهنگ های والا و پایدار را استوار، ایستا و پایدار تر می‌سازد. تنها فرهنگ های از «باد و باران» سنجش بر خود می‌لرزند و آسیب می‌پذیرند، که سنگ تهداب شان را ارزش های دروغین گزاریک (تاریخی) ساخته باشد.

دشمنان سنجش گزار (نقد تاریخ) کسانی اند، که در برهوت فرهنگی به سر می‌برند و از بیچارگی فرهنگی به ریسمان دربار شاهی چنگ انداخته اند. ایشان شاهان را «به دریای هفتگانه» ی پندار خود می‌شویند و می‌کوشند، تا «آهن بدگهر» دربار را زنگارزدایی کنند و درخشنده سازند! نشخوار آموزگار گزار (معلم تاریخ) و برداشت های نافرزام (ناقص) از گزار (تاریخ)، ایشان را به

گونه‌ی گمراه می‌سازد، که شاه خودکامه و ستمگر را کهرمان (قهرمان) ستودنی نوشتار شان می‌سازند!

به هر روی، سنجش (نقد) به می‌ناب می‌ماند، که پرده‌ها را می‌شکافد و سنجشگر را ناچار و ناگزیر می‌سازد، تا فرهود (حقیقت) های تلخ را بگوید و روی تاریکی‌ها پرتو افکند. سنجش فربودین (نقد واقعی) خردمندانه اندیشیدن و فرنودسارانه (منطقی) کنشوری (عمل) کردن است، نه از زبان کلان‌ترها و آموزگار سخن‌راندن و با واژه‌های کلوخین در روی آب‌روان فرهنگ‌سازی کردن! سنجش فربودین آگاهانه، آزادانه و بی‌ترس پژوهیدن و ارزش‌ارزش‌های دروغین را دگرگون کردن است!

باری، شوربختانه دیدگاه و گفتار‌ها در باره محمود ترزی بیشتر ترز نشخواری دارند و همه افسانه‌وار از یک زادمان به زادمان دیگر وامانده‌اند. اندیشه‌کاران (انتلکتوئل) مان یا از تنبلی و یا از ناآگاهی، خویشکاری (وظیفه‌شناسی) نکرده و نتوانسته‌اند به برخی از پدیده‌های فربودین (واقعی) دست‌یابند. اگر اندیشه‌کاران پیشین و زادمان (نسل) های گذشته، این نادرستی‌ها را آراسته و پیراسته می‌کردند، امروز دشواری کمتری در سر راه بود. هرچه زودتر بر روی همارستن (تکرار) های نادرست و ارزش‌های دروغین مهر ایست بکوبیم، به فرجام نیک و ستوده تری دست خواهیم یافت.

به هر روی، از آن‌جا که فرنام (عنوان) این نوشته «پدر روزنامه‌نگاری» است و این فرنام به محمود ترزی پیشکش شده است، روی آن درنگ می‌کنم. محمود ترزی می‌گوید: «من ... از آغاز وجودیافتن سال اول خود، کلنگی‌آسا به دندان‌شکنی خشک آموخته شده بودم و هر سال از دیگر سال بر همان تعلیم و تربیه نشو و نما، نموده ...» (مقالات س.ا. برگه ۹۱). به گفته خودش از یک سالگی آموزش خشک کشی می‌بیند و در شانزده سالگی سپه‌سالار می‌شود (مقالات س.ا. برگه ۱۰). بیگمان، کسی که از خشک‌کشی به سپه‌سالاری برسد، باید خون‌های افزونی ریخته باشد. اگر محمود ترزی خون‌های افزونی نمی‌ریخت، نمی‌توانست در جنگ‌کندهار (مقالات س.ا. برگه

۱۰) «کلنگی آسا» هزارستانی بکشد و از زبان عبدالرحمان «آفرین محمود جان! آفرین محمود جان!» بشنود (مقالات س.ا. برگه ۱۰).

محمود ترزی می فرماید: « بعضی مرا شیطان، فساد پیشه، فتنه‌انگیز، جنگ پسند، امن ناپسند، دشمن دوستان و دوست دشمنانم می‌پندارند» (مقالات س.ا. برگه ۹۰) «تا نباشد چیزی، هیچ کس نگوید، چیزک ها!»

محمود ترزی بیشتر دشمن مردم افغانستان بود، تا دشمن انگلیس! در هیچ جای گذار نیامده است، که محمود ترزی و شاگردانش با انگلیس دشمنی ورزیده باشند. زمانی که عبدالرحمان محمود ترزی را با خانواده اش از افغانستان بیرون کرد، ایشان به کمپنی انگلیس رفتند. محمود ترزی با خانواده اش تا بیست‌سالگی را در کراچی گذراند (مقالات س.ا. برگه ۱۰). انگلیس‌ها برای خانواده ترزی تنخواه ماهانه می‌دادند (مقالات س.ا. برگه ۴).

محمود ترزی می‌فرماید: «چنان ایجاب می‌کند، که دولت معظمه بریتانیا ... بر مسلک بدست آوردن قلوب دولت‌ها و ملت‌های اسلامی، بیش از پیش دوام ورزد و در مقویت و استقلال دول اسلامی به جان کوشش نماید» (مقالات س.ا. برگه ۶۴۳). محمود ترزی خستو می‌شود (اعتراف می‌کند) و آن چه که مردم می‌گفتند، هایسته (تایید) می‌کند، که دشمن مردم و دوست انگلیس است. دشمنی مردم در برابر محمود ترزی به جای کشیده بود، که شورشیان خواهان بیرون انداختن محمود ترزی از افغانستان شدند (مقالات س.ا. برگه ۲۸).

محمود ترزی در باره دانش و ادب‌سار می‌نویسد، که مردم افغانستان خود را «به صف شمشیر منسوب می‌دانند، نه قلم! اهل قلم را میرزا و ارباب علم را ملا گفته اند ... که به عالم افغانیت هیچ سروکار ندارند!» (مقالات س.ا. برگه ۴۲۱). این برداشت، یکی از کژفروندی (مغالطه) های است، که اندیشه کاران را گول زده و به بیراهه برده است. ایشان گمان می‌کنند، که محمود ترزی یگانه دانشمند زمان بوده است و باید فرنام (لقب) «پدر» را به خود بگیرد! با آن که پیش از محمود ترزی و در زمان خودش، نویسندگان و گزارنویسان

برجسته و برگزیده می زیسته اند. زمانی که محمود ترزی و شاگردانش در لژنار «افغانیت و اسلامیت» فرو رفته بودند، «حزب نقاب داران» خود را «انقلابی»، «جمهوری خواه» و میهن پرست می دانست. پیش از آن در زمان حبیب الله «حزب جمعیت سری ملی» که روشن اندیشان پادانگلیس (ضد انگلیس) بودند، خواهان دگرگونی شهرآژمان (دولت) خودکامه و جایگزینی مردم سالاری بودند.

بیگمان، محمود ترزی یکی از اندیشه کاران آغاز سده بیستم بود، ولی نه تنها اندیشه کار سده، نه نخستین نوگرا و نه هم تنها یا نخستین روزنامه نگار افغانستان. محمود ترزی از درباریان خاندان محمدزایی بود و به جای خرده گیری از زادمان کشی عبدالرحمان، در کنار و برای عبدالرحمان شمشیر زد و نگره (تئوری) تبارگرایی را بیشتر توان داد و نیرو بخشید. آزادیخواهی با خرده گیری از دربار آغاز می شود.

روان فرهادی در پیش گفتار سراج الاخبار می نویسد، که جستار (موضوع) های این روزنامه در باره میهن و جهان اسلام بوده و ندای محمود ترزی، ندای میهن خواهی و آزادی خواهی است! دین-، میهن- و تبار- پرستی شایان پذیرش است، ولی آزادیخواهی اش کثرفرودی (مغالطه) است. بسیاری از اندیشه کاران افغانستان محمود ترزی را آزادیخواه و دشمن انگلیس می دانند، ولی گزار (تاریخ) وارونه آن را می گوید.

«آژانس خبری افغان» در جستار «محمود ترزی پدر ژورنالیزم» محمود ترزی را خوش نویس، آگاه زبان پشتو و «ارجمند دانشمند» دربار دوست محمد می انگارد! این رسانه می نویسد، که محمود ترزی ۱۴ سال داشت، که عبدالرحمان او را با خانواده اش از افغانستان بیرون کرد.

شوربختانه، محمود ترزی نه خوش نویس بود و نه هم پشتو می دانست. اگر محمود ترزی و درباریان پشتو می دانستند، امروز کسی تیشه به ریشه ی زبان پارسی نمی زد. همچنان روزی که دوست محمد درگذشت محمود ترزی دو ساله بود. از آن که بگذریم، محمود ترزی در شانزده سالگی نزد عبدالرحمان

به چاریکار رفت و به او «خوش آمدید» گفت و در همین زیست سال، سالار یکی از سپاه های عبدالرحمان شد! این رسانه بی آن که محمود ترزی را بشناسد و از زبان خودش بشنود، که با انگلیس دشمنی نداشت، او را آزادیخواه و ناساز با انگلیس می داند و به این دید است، که گویا محمود ترزی اندیشه ی مردم را برای یک شورش سرتاسری در برابر انگلیس آماده کرد، ولی گزار (تاریخ) این داو (ادعا) دروغ را وامی زند (ردمی کند). این رسانه که از زبان آموزگار گزار (معلم تاریخ) گپ می زند، به این باور است، که محمود ترزی «مطبوعات خفه شده افغانستان را دوباره زنده گی بخشید» و نوشتارش مانند خنجر در دل انگلیس فرو می رفت. «مقاله های طرزی آن چنان انگلیس را تحت فشار خود قرار می داد که فغان کنان نزد امیر می آمدند و از نوشته های او به امیر شکایت می کردند» (آژانس خبری افغان ۲۰۱۹، ۱۱، ۲۷/ شماره پیام: ۱۸۲). اگر این رسانه از زبان آموزگار گزار (معلم تاریخ) سخن نمی راند و به «تاریخ غبار» یا سراج الاخبار نگاهی ژرف می انداخت، می دید، که سراج الاخبار از دربار بود و هزینه اش را انگلیس می داد. محمود ترزی خود می نویسد، که «امیر خود حامی سراج الاخبار» بود (مقالات س.ا. برگه ۲۲) و نوشتار سراج الاخبار باید به خوش دل «اولیای امور هند بریتانوی» می بود (مقالات س.ا. برگه ۲۲)، همچنان روزنامه ایدوکیت انگلیسی در هندوستان می نویسد، که به سراج الاخبار «آزادی حاصل نخواهد شد ... که محل خودمختاری امیر صاحب گردد» (مقالات س.ا. برگه ۵۰)، ولی اندیشه کار افغان پس از سد سال، سراج الاخبار را رسانه ناساز با انگلیس می داند و محمود ترزی را آزادیخواه و «پدر ژورنالیزم» می شناسد!